

کفتارهای عرفانی

(قسمت هشادم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات آبان ۱۳۹۰)

صد و بیست و نهم

فهرست

جزوه صد و بیست و نهم - گفتارهای عرفانی (قسمت هشادم)

(بیانات آبان ۱۳۹۰)

صفحه

عنوان

- مقام و مرتبه‌ی شهید/ در مورد مرحوم بنایی که در ضمن مبارزه با ظلم و ستم در قضیه‌ی کوار شهید شد. ۷
- کارهایی که شهدا کردند هر قدمشان به اندازه‌ی یک عمر برای آنها ارزش داشت/ داستان هجرت پیرمرد در حال نزع؛ ارزش دارد که در مقابل امر پیغمبر جان خودش، سلامت خودش را فدا کند/ ارزش شهادت و داستان شهدای جنگ بدر/ در مورد شهید بنایی. ۹
- شهدا عبرت می‌گذارند، دیگران از آن بهره می‌برند و یاد می‌گیرند در راه هدفی که فکر می‌کنند جلو بروند/ اعتقاد و ایمان با بمب و اسلحه و... از بین نمی‌رود/ خون و خونخواهی هرگز فراموش نمی‌شود. ۱۱
- در مورد اینکه می‌فرماید: آسمان‌ها و زمین را در شش روز خلق کردیم/ بسیاری از مواردی که در قرآن هست تدریجاً آشکار و فهمیده می‌شود/ درباره‌ی خلیفه‌ی روی زمین و طبیعت/ در مورد تشابهات/ در مورد مصنوعات که خداوند آفریده است/ تسلط بر خشم و غضب و.../ در مورد عقل در بشر. ۱۳
- جنبه‌ی معنوی خلقت و تسلط خداوند بر زمین و آسمان‌ها/ آن

عواملی که اطاعت امر خدا نمی‌کنند، به زور وادار به اطاعت کنی / تو سر زدن هوای نفس / در مورد نفس تا مرحمت الهی نباشد موفق نمی‌شویم / درباره‌ی خوشبختی / در مورد اینکه

درصد مبارزه با نفس امّاره باشیم. ۱۸.....

درباره‌ی طلاق / پیغمبر ﷺ: ناراحت‌ترین حلال‌ها نزد من طلاق است / طلاق را به‌عنوان یک سرور و شادی نباید تلقی کنید / قوانین جامعه، خود قانون عیب و نقصی ندارد، در عمل ایجاد اختلاف می‌شود / در مورد مقایسه و مقرّرات اسلام و مسلمانی و قوانین / در مسائل خانوادگی، در مسائل ازدواج، طلاق و یا اولاد، قانون اثر ندارد / هیچ قانونی نیست که بتواند بین دو نفر ایجاد محبّت کند یا محبّت موجود را از بین ببرد / خانواده‌های مذهبی محکم‌تر هستند، با هم مهربان‌تر هستند و

نظم جامعه بهتر رعایت می‌شود. ۲۱.....

خواسته‌های متفاوت انسان‌ها، خواسته‌های ما منطبق با امیال و اهدافی است که خودمان داریم / خواسته‌ی بلا تغییر و ثابت؛ خواسته‌ی خداوند، عشق الهی / عبادات و نیاز بدنی / در مورد حضرت موسی و قوم بنی‌اسرائیل / رعایت اعتدال بین خواسته‌های الهی خودمان و خواسته‌های دنیایی / در مورد نیّت

شخص / عقل شرعی. ۲۷.....

در مورد خلقت / هیچ چیزی بی‌اثر نیست. آنچه هم که ما مضر می‌دانیم فایده دارد / اساس معنویت و روحانیت انسان‌ها در همین قَوْلُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تُلْحُوا است / درباره‌ی خواندن نماز و مناجات به درگاه خداوند / برای نیکی و تقوی به هم کمک

- کنید، با هم باشید/ محبت خودتان را ظاهر کنید، این غیر از
 ریاکاری است/ درباره‌ی دیدار در جمع و سلام کردن/ در مورد
 کدورت و غل‌ها/ اختلاف نداشته باشید. ۳۵.....
- درباره‌ی عید هفتگی جمعه، در مورد بیعی که باید در روز جمعه
 کنار گذاشت/ درباره‌ی عید فطر، عید قربان و عید غدیر/ اطاعت
 امر خدا/ در مورد ذبح عظیم؛ حضرت ابراهیم علیه السلام و داستان
 ذبح اسماعیل. ۴۳.....
- در مورد مسائل شریعت و احکام/ دامنه‌ی مسائل طریقت/
 مراحل سلوک/ اطاعت امر/ حضرت صادق علیه السلام و داستان
 نحوه‌ی وضو گرفتن علی بن یقطین/ علی بن یقطین فهمید که
 هارون الرشید به او حکم وزارت نداده بلکه امام موسی کاظم به او
 حکم داده است/ حالات و نظریه‌های متفاوت و قدری متضاد با
 هم در طریقت و داستان حضرت باقر علیه السلام و جابر. ۴۹.....
- فهرست جزوات قبل ۵۷.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در اسلام از همان اوّل مقام و مرتبه‌ی شهید خیلی بالا بوده است. شهید یعنی می‌بیند، شهادت می‌دهد و حتّی کسی که یک قدم در راه شهادت بردارد، همان را خداوند حساب می‌کند. حالا به مناسبتِ مرحوم بنایی که در قضیه‌ی کوار شهید شد، پدر و خانواده‌اش به تهران آمده‌اند و در مجلس هستند، این است که به آن مناسبت می‌گوییم، یکی از صحابه‌ی بزرگوار حضرت رسول که اسمش یادم نیست، در مکه بود فرمان حضرت رسول را شنید که فرموده‌اند: همه باید راه بیفتند، مهاجرت کنند. یک پیرمردی بود که در واقع در حال بیماری بود، نمی‌توانست حرکت کند. این را شنید، گفت من هم باید بروم، ولی چه کار کنم؟ فرزندانش را صدا زد، گفت: یک تخت روان بیاورید، خودش خوابید، مثل برانکارد خوابید و اینها تخت را گرفتند تا پیاده، رو به مدینه هجرت کنند. شاید چند قدمی از مکه دور شدند، این بزرگوار مرحوم شد. فرزندانش نگران بودند که این می‌خواست مهاجرت کند و نتوانست. پیغمبر او را در همان راه، شهید تلقی فرمود و فرمودند که برای هجرت راه افتاده، دیگر چه برسد به شهید. شهادت آن مرحله‌ی آخرش است یعنی به اعلیٰ درجه می‌رسد.

حالا ان شاء الله خداوند به همه‌ی ما فقرا این محبّت را

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

بکند و به ما این اجر را بدهد. یک راهش هم این است: از کسانی که به این اجر رسیده‌اند، تقدیر کنیم و یادشان کنیم. به یاد این مرحوم که در ضمن مبارزه با ظلم و ستم شهید شد، یک فاتحه‌ای بخوانید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

از نظر رسول الله و در واقع یعنی مقررات اسلامی، شهید ارزش خاصی داشت و ما اگر نگاه کنیم کارهایی که شهدا کردند هر قدمشان به اندازه‌ی یک عمر برای آنها ارزش داشت. از فداکاری‌هایی که شهدا کردند و ایثاری که کردند. این وقایعی که اتفاق افتاده و نوشتند، خوشبختانه در آن زمان با وجود اینکه شخص باسواد که بتواند چیزی بنویسد کم بود ولی همه‌ی وقایع را نوشتند. زمان فعلی هم که کتاب، قلم، تلویزیون و رادیو و همه‌ی چیزها هست، همینطور جزئیات ضبط شده است. ما می‌بینیم که شهادت بزرگانی که در آن زمان بودند، با شهادت کسانی که حالا ما دیدیم، شباهتی دارد. یکی از شهدا که صحبتش شد، پیرمردی که در حال رفتن بود، در حال نزع بود، وقتی امر پیغمبر را شنید که همه باید هجرت کنند، به همان وضع رفت. این ارزش دارد که در مقابل امر پیغمبر، جان خودش، سلامت خودش را فدا کرد.

شهدای دیگری را هم در تاریخ اسلام نوشته‌اند. آن شهدایی که در جنگ بدر زخمی شده بودند وقتی آب آورد، به هر کدام داد، گفت: برو آن بالاتری تشنه است، وضع او بدتر از من است. پیش او رفت، او به بعدی ارجاع داد. خودشان به خاطر یک شهید دیگری جانشان را از

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۶ ه. ش. (جلسه خاوران ایمانی)

دست دادند و همه‌ی اینها هستند.

این ارزش شهادت است، حالا این را به همین مناسبت گفتم که خانواده‌ی مرحوم بنایی، ما «شهید بنایی» می‌گوییم، تهران آمدند، الان در مجلس هستند من هم به همه‌ی خانواده و به همه‌ی فقرا تسلیت گفتم. فقرا در ضمن از این متأثر هستند، ما هم متأثر با آنها هستیم، این تأثر به‌جای خود ولی باز از این جهت احساس شادی بکنیم که ما به هم بسته‌ایم، همانطوری که خدا گفته: *كَأَنَّهُمْ بُيُوتٌ مُّزُودٌ*^۱ هر جا لطمه‌ای بخورد، به همه لطمه می‌خورد. همه خبردار می‌شوند. این فرقی نمی‌کند غیر از قوم و خویش و دوستی، اتصال فقری هم، همه را مثل سیمی به هم وصل کرده است. یک گوشه‌ی سیم، به هرکسی شوکی وارد بشود، همه جا خبر می‌شوند.

ان‌شاءالله خداوند به ما و همه‌ی فقرا توفیق بدهد که بتوانیم تمام دستورات الهی را رفتار کنیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

ارزش شهید، توفیق بزرگی است البته واقعاً باید به خود او تبریک گفت. دست ما به او نمی‌رسد ولی ما متأثر هستیم و به اصطلاح عزاداریم از لحاظ اینکه چنین وجود عزیزی که از اوّل برای ما عزیز بوده، حالا خیلی عزیزتر شده، عزیزتر شد و رفت. نام کوار را قبلاً خیلی کم شنیده بودم، نرسیدم آنجا بیایم ولی حالا دیگر کوار هم مثل خود اسم ایران و همه چیز شناخته شده است، ان شاء الله.

یک چیزی که شهدا دارند این است که عبرت می‌گذارند، دیگران از آن بهره می‌برند. یاد می‌گیرند که ان شاء الله در راه هدفی که فکر می‌کنند، جلو بروند و بالاخره هم ظلم و ستم باقی نمی‌ماند. کما اینکه الان اگر دیده باشید، بعد از همین واقعه، یک عده‌ی زیادی متوجه به کوار شدند و قبلاً در قم و بروجرد و اصفهان بود ولی از بین نمی‌رود، چون اعتقاد و ایمان با بمب و اسلحه و... از بین نمی‌رود بلکه قوی‌تر می‌شود و ان شاء الله خداوند به شماها اجر بدهد و صبر بدهد که هر وقت فکر این واقعه می‌افتید، همان دم به فکر ارزش و اجر مقامی که شهید به دست می‌آورد، باشید. در واقع همین اجر شماست که اینها می‌خواستند شما داد بزنید و بگویید این شهید بسیجی بوده، گفتید نه! آخر این دیگر نمی‌دانم مشتِ فلان است! این کار را می‌کنند بعد هم

اینطوری می‌گویند این دیگر مثل نمکی است که روی زخم می‌پاشند.
ان شاء الله خداوند گشایشی بدهد، هم دنیایی، گشایش صوری و
معنوی، هم در صورت هم در معنا. خون و خونخواهی هرگز
فراموش نمی‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

یک عبارتی در قرآن هست که ممکن است ظاهراً ما معنایش را نفهمیم یعنی می‌فهمیم که چه می‌خواهد بگوید ولی اینکه چرا و چطوری است را نمی‌فهمیم. مثلاً می‌فرماید آسمان‌ها و زمین‌ها را در شش روز خلق کردیم. آن علما، دانشمندان قدیم گیر کرده بودند که آخر خود خورشید که روز و شب از آن حاصل می‌شود، جزء آسمان‌هاست، اینها را هم خداوند گفته در شش روز خلق کردیم. پس پیش از خلق اینها که روزی نبوده، شبی نبوده، چطور است در شش روز؟ یعنی چه؟ البته جواب‌هایی هم بر این می‌دادند. بعضی‌ها پیش دریچه‌ی مقداری از حقیقت بود که بعداً فرمود. بعد آمدند، کشفیاتی شد و گفتند که روز، منظور مرحله است. کما اینکه در همان عربی (چون این عبارت عربی است) می‌گویند: لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، بعد از آنکه وقایع زمان حضرت اباعبدالله را ذکر می‌کند، می‌گوید روزی مثل روز تو نباشد. همه‌ی روزها؟ نه! ما می‌گوییم که کاشکی یک ثانیه‌ی ما مثل ثانیه‌ی اباعبدالله باشد، پس این چطوری است؟ یعنی دورانی که، مرحله‌ای که تو گذراندی، ما طاقتش را نداریم.

بسیاری از این چیزها که در قرآن هست تدریجاً آشکار و فهمیده می‌شود. چون خداوند وقتی می‌فرماید من برای خودم خلیفه در

زمین قرار می‌دادم و بعد می‌فرماید آدم را خلق کردیم یعنی این آدم را خلیفه‌ی خود در روی زمین قرار دادیم. خدایا! زمینی که خودت خلق کردی، این وکیل، این نماینده‌ات، خلیفه‌ات، در این زمین چه بکند؟ کم‌کم یادش داده، امکان پیشرفت علوم برایش گذاشته، می‌گوید: عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۱، همه‌ی چیزهایی که راجع به این بود، یاد دادیم. این خدای قادر متعال چنین کاری کرده. ما هم خلیفه‌ایم، فرد فردمان خلیفه هستیم یا نیستیم، بالاخره.. می‌گوییم: خدایا! تو که قادری، تو خودت آسمان‌ها و زمین را خلق کردی، چطور از همین مخلوق خودت آسمان و زمین، می‌پرسی: به طیب خاطر، اطاعت من می‌کنید یا به زور شما را بیاورم؟ این چه سؤال است می‌کنی؟ تو خودت قادری، خودت اینها را خلق کردی. البته آنها می‌گویند که به میل خودمان یعنی با اراده اطاعت می‌کنیم.

یکی از موارد به‌قولی متشابهات باید باشد ولی نمونه‌اش را هم به ما نشان داده یعنی یاد داده تو که خلیفه‌ی من هستی، یاد می‌گیری مثل من به طبیعت بگویی اطاعت من کن و طبیعت می‌گوید چشم، اطاعت می‌کنم. خودت ببینی، تو که نماینده‌ی من هستی، خلیفه‌ی من هستی، این قدرت را داری و این سؤال و جواب را کردی، پس بفهم چطوری است. از ساده‌ترین کارها. این باران که می‌آید یا ابر یا این

سرما، گرما، اینها از قوانین طبیعت است. ما زمین را می‌بینیم، طبیعت، زمین با نماینده‌ی خدا دشمنی می‌کند. این آب، این سیل را خدا آفریده، سیل می‌شود می‌آید همین نماینده‌ی خدا را غرق می‌کند، از بین می‌برد. بطوری که همین نماینده می‌گوید: خدایا! ما از تو آب خواستیم سیل فرستادی، همینطور هوا سرد است، این سرما، زمستان که طبیعت است، می‌خواهد این نماینده‌ی خدا را از بین ببرد، آنقدر سرما زیاد بشود که از سرما بمیرد. این نماینده‌ی مصنوع خداوند می‌خواهد مصنوع دیگری که خلیفه‌ی خداست را از بین ببرد ولی بشر که خلیفه‌ی خداست برای اینکه شاید بر خودش هم ثابت بشود، آتش را اختراع می‌کند.

به هرجهت خداوند به بشر آتش داد که بتواند جلوی سرما بایستد. بشر گرسنه شد از همان اوّل همراهش غذایی فرستاد چون مشهور است و در اخبار نوشته‌اند که گندم را خداوند داد و یاد داد که آدم گندم را بکارد و از آن نان درست کند و غذا بخورد ولی بشر می‌رود در بیابان گرسنه است، چیست؟ علف می‌خورد، هر چه دید می‌خورد. به این طریق کم‌کم طیّ مراحل خداوند به بشر یاد می‌دهد که بر طبیعت مسلط بشود. خودش جزء طبیعت است همانطوری که خدا حیوانات را آفریده، مصنوعات را آفریده، همانطور هم بشر را آفریده، آتش را آفریده، برف را آفریده. این هم یکی از همان مصنوعات است.

این را برکشیده که بر آنها‌ی دیگر مسلط باشد. چرا؟ چون به او گفته که خلیفه‌ی الهی و به این طریق به این بشر هم یاد داده که به طبیعت بگوید که اطاعت می‌کنی یا به زور به اطاعت وادارم؟ به بشر یاد داد. بعد علوم آنقدر به جلو می‌رود که اینها را به اطاعت می‌گیرد.

یک حالات روانی هم برای انسان که مخلوق خداوند است پیدا می‌شود مانند: خشم، غضب، شهوت، گرسنگی، همه‌ی اینها هم مخلوق خداوند است. بعضی از اینها گفتند چون در مقابل خداوندشان، خالقشان مقاومت کردند، خداوند تهدیدشان کرد که به اطاعتت بیاورد. همین خشم و غضب را اگر توانیم بر آنها مسلط بشویم، همان اِهمالی است که در طبیعت، طبیعتِ مصنوع، به خالق کرده است یعنی ساکت بوده که خداوند بگوید. مثل ما که غذا می‌خوریم پس مانده‌اش زباله می‌شود، آن زباله‌ها را می‌سوزاند. خدا هم آنی که نگوید من به میل خود اطاعت کردم، آنها را زباله می‌سوزاند، آنها‌یی که می‌گویند من به میل خود اطاعت کردم، به بشر بگویند، بشر به نمایندگی خدا بر آنها مسلط است یعنی نماینده، خلیفه‌ی قادر خداوند بر اینها مسلط است. هیچ چیزی نمی‌تواند تجاوز کند و خداوند هم این خلقتی که کرده، همینطور است که این روش ادامه پیدا کند یعنی به حیوانات عقل نداده، از آنها نمی‌پرسد اطاعت می‌کنید یا نه؟ آنها خودبه‌خود اطاعت می‌کنند ولی از بشر می‌پرسد، چون همان‌هایی که حیوانات دارند مانند: خشم،

غضب، اشتها، زیاده‌طلبی و این چیزها، همان‌ها را در این بشر هم آفریده است. منتها پس چرا این را می‌خواهد خلیفه‌ی خودش قرار بدهد؟ برای اینکه یک پایگاهی خودش آفریده به نام عقل. عقل شرعی، آنها باید تحت اطاعت این عقل باشند یعنی همیشه، هر وقت غذا خواست، نخورد. عقل باید بگوید. این عقل در مواردی مثل ماه رمضان می‌گوید نه، نخور یا در مواردی که خداوند به او گفته در حفظ سلامت کوشا باشد، نمی‌خورد. به هر جهت آنچه خداوند گفته، اگر هم از تشابهات است ولی بالاخره کم‌کم بشر می‌فهمد. این است که بعضی‌ها هم در تشابهات گفته‌اند که بالاخره حکمتش آشکار می‌شود ولی حالا نمی‌دانیم. اینها این تفسیر را از این حالت گرفته‌اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در مورد جنبه‌ی معنوی خلقت و تسلط خداوند بر زمین و آسمان‌ها، عملاً هم می‌بینیم که همین قسمت در احکامی که در همه‌ی مذاهب آفریدند برای مهار نفس، که انسان بتواند هواهای نفسانی خود را مهار کند، این مسأله رعایت شده یعنی همانطوری که خداوند به آسمان‌ها و زمین گفت اطاعت می‌کنی یا به زور مهارت کنم؟ حالا به بشر یاد داده تا وقتی که درست خلیفه‌ی من نشدی و درست همه‌ی اختیارات من را درک نکردی، این سؤال را باید بکنی. ببینی که اگر آن عواملی که اطاعت امر خدا نمی‌کنند، آنها را به زور وادار به اطاعت کنی. مثلاً گفتند که الکل مصرف نکنید، نه این الکل طبی، این عیبی ندارد البته عیبش همان است که اگر کسی مصرف کند خودش می‌میرد، راحت می‌شود. منظور مشروبات الکلی است که مصرف نکنید. هوای نفس می‌گوید و گاهی اوقات دلش می‌خواهد ولی توی سرش می‌زند، اطاعت نمی‌کند. روزه پیش می‌آورد که گرسنگی بکشد، جلوی آن را بگیرد. می‌گوید غیر از روزه‌ی ماه رمضان، سایر ایام که روزه به‌عنوان نذر، به‌عنوان مستحبی می‌گیرد، این در واقع تو سری زدن به هوای نفس است که دلش می‌خواهد هر چیزی را بخورد. همان جواب سؤالی که خدا از مخلوقاتش کرده، ما هم که خلیفه‌ی خدا

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۷ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

هستیم، این سؤال را در ذهنمان کردیم و بعد دیدیم اطاعت نمی‌کند، به زور به اطاعتش درمی‌آوریم یعنی روزه مقرر می‌کند، می‌گوید روزه بگیر. می‌بیند باز سحر بیدار نمی‌شویم، خدا گفته غیر از بیمار و مریض و همچنین کودک که بر او حرجی نیست سحر بیدار شوید. از این حیث، من می‌خواهم سحر بیدار بشوم ولی بیدار نمی‌شوم. می‌آییم ساعت شماطه کوک می‌کنیم، خواب‌آلود بیدار می‌شویم. آن طبیعتی که خدا آفریده و آن طبیعت، سلامت ما را حفظ می‌کند، بعد از چندی فریاد می‌زند: آقا! من استراحتم را نکردم. می‌گوییم: چطور استراحت نکردی؟ می‌گوید: شب تا ساعت یازده، تلویزیون نگاه می‌کردی، من را بیدار نگه‌داشتی، من طبیعت را بیدار نگه‌داشتی. جوابش این است که من بعد از این بیدارت نمی‌کنم. گناه من است، تلویزیون را از ساعت نه خاموش می‌کنم، اصلاً تلویزیون را می‌فروشم. اگر این کار را بکنید بازار تلویزیون کساد می‌شود، دیگر هیچکس تلویزیون نمی‌خرد.

خلاصه هر مطلبی که بود، تمام این فرمایشات و کارهایی که بزرگان ما کردند برای یاد دادن ما بوده است. یکی هم پرسید که این نفس چنین است، چنان است، مشکلاتی که همه داریم. الان هم همه همین مشکلات را داریم، می‌گوییم تا مرحمت الهی نباشد موفق نمی‌شویم.

مثلاً در مورد خوشبختی یکی از بزرگان گفت: خوشبختی یک

حالت روانی ثابتی نیست که ما بگوییم الان فلان کس خوشبخت است یا نیست، برای اینکه اگر بگوییم خوشبخت است، همینطور بماند، این ماندنِ همینطوری خودش ضدّ خوشبختی است. خوشبختی این است که در صدد خوشبختی باشیم. بنابراین مبارزه‌ی با نفس هم همین است که در صدد مبارزه‌ی با نفس (نفس اماره) باشیم و مشغول مبارزه با نفس اماره باشیم، نایستیم. اگر در این حال بودید، همه‌ی لحظاتش، حیاتِ ابدی است و اگر نه هر کسی خیال می‌کند که من دیگر به اعلا درجه رسیدم، مسلط بر خودم هستم، نه! همین که تسلط حساب کند و ببیند که مانده، آن خطاست. بنابراین همیشه بکوشید.

گرچه وصالش نه به کوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

مولوی می گوید:

تا توانی پا منه اندر فراق

أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ^۲

این عبارت از پیغمبر است، أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ. پیغمبر فرمود: ناپسندیده ترین، به اصطلاح ناراحت ترین حلال ها نزد من طلاق است. نفرمود حرام است، نه! حلال است ولی حلالی که از این خوشم نمی آید. البتّه نه اینکه به هر جهت باید دوری کرد، نه! حلال است، اشکالی ندارد ولی مظهر و نشان دهنده ی گسیختگی ارتباطی است که به امر خداوند برقرار شده. خداوند جهان را بر ارتباطات آفریده است. حالا کره ی زمین را مثال نمی زنم، فرض کنید در کره ی مریخ آقای مستر فلان یا مادام فلان که اهل مریخ هستند، از هم طلاق می گیرند یا با هم دعوا کنند، بلافاصله، در تمام جهان اثر می کند منتها اثرش اینقدر کوچک است که هیچ فهمیده نمی شود. پس هیچ چیزی بلااثر نیست، هر چیزی اثری دارد. البتّه فرمودند: از مبعوض ترین حلال ها نزد من است، این برای نشان دادن این است که مسلمان ها تصوّر نکنند که طلاق حرام است، نه! اگر حرام بود که معین نمی کردند، حلال است. بنابراین طلاق را به عنوان یک سرور و شادی نباید تلقی کنید و برای

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۸ ه. ش.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر دوم، بیت ۱۷۵۴.

آن به اصطلاح شیرینی بگیرد. نه اینکه کار بدی بوده، نه! هیچ اشکالی هم ندارد. منتها چون پیغمبر فرمود، به این طلاق یا آن طلاق نظر نداشت، بطور کلی فرمود: *أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي الطَّلَاقُ*، ما برای این *أَبْغَضُ الْأَشْيَاءِ* که نزد پیغمبر است، شادی نمی‌کنیم. عزا هم نمی‌گیریم، یک چیز معمولی است، رد می‌شود. این در واقع پیشرو بودن مقررات شرعی اسلامی است.

ما اگر بخواهیم مقایسه کنیم، فرض کنید در بین حیوانات، حتی دو تا حیوان را با هم مقایسه نمی‌کنیم. ما آنوقتی که درس می‌خواندیم، حالا که دیگر اهل علم نیستیم آنوقت‌هایی که دنبال علم و اهل درس بودیم، نوشته‌ای از یک نویسنده‌ی فرانسوی بود. در تعریف الاغ می‌گفت که این خیلی حیوان خوبی است، چنین و چنان است اگر هم مردم به آن بدبین هستند و *مَتَلَك* می‌گویند، در مقام مقایسه‌ی آن با اسب است و *أَلَّا* خودش خیلی خوب است. این مقایسه است که سهم او را پایین می‌آورد. در هر چیزی هم مقایسه می‌کنیم مثلاً مقررات ایران را با مقررات فرانسه که یک کمی من خبر دارم و انگلستان یا امثال اینها مقایسه کنید. باز هم مقررات ایران تا یک حدی بهتر از آنهاست. چرا؟ چون تا همان حد از مقررات اسلام گرفته ولی بعد در عمل و در اجرا مثل همه‌ی قوانینی که ما دیدیم، الان قوانین جامعه، خود قانون عیب و نقصی ندارد، در عمل ایجاد اختلاف می‌شود.

همین موضوع در تمام مسائل خانوادگی هم هست. همین قوانینی که نوشته‌اند برای قوانین خانوادگی هم هست. وقتی دین مسیحیت یا نمی‌دانم دین یهود و مثلاً دین اسلام مقررّاتی دارند، اینها هدفشان و به اصطلاح خواسته‌شان چیست؟ می‌گویند: ما می‌خواهیم جامعه را، افراد را از زن و مرد و کوچک و بزرگ و ادار کنیم و یادشان بدهیم که طبق امر الهی رفتار کنند ولی مقررّات دیگر هرگز چنین ادّعایی ندارند. در مقررّات مدنی قوانین هند را فرض کنید بگوییم، آنها می‌خواهند جامعه منظم اداره بشود. حالا می‌خواهند خدا را بشناسند یا می‌خواهند نشناسند، می‌خواهند مطابق امر الهی رفتار نکنند یا می‌خواهند نکنند. آن را در نظر می‌گیرند، بنابراین وقتی هم که ما می‌خواهیم مقررّات فرض کنید دین اسلام را بگیریم البته ما که معتقدیم صددرصد امر الهی است ولی می‌خواهیم بدانیم کدام بهتر است؟ دین اسلام یا یهود و یا مسیحیت، هر سه‌ی اینها می‌گویند که ما را خداوند مقررّ کرده است، هم دین اسلام این را می‌گوید و مقررّات اسلامی، هم مسیحیت و هم یهودیت. اما دین اسلام را هرگز مقایسه نمی‌کنند با دین فرض کنید، شوروی سابق یا حتی دین فرانسه. برای اینکه آنها می‌گویند که شما در قواعد خانوادگی خودتان، دین اسلام را انجام می‌دهید، ما به اسلام کاری نداریم ما می‌خواهیم بدانیم کدام یکی بهتر است؟ این است که مقایسه ندارد. این مقایسه را هم اگر

می‌کنند خیلی بد است و یک بدی مقررات خانوادگی ما هم همین است که ما از یک طرف مدعی اسلام و مسلمانی هستیم، مقررات اسلام و مسلمانی را می‌گیریم، از یک طرف تبلیغ می‌کنیم که فلان قانون بهتر است، آن را اجرا می‌کنیم. معلوم نیست چی اجرا می‌شود؟ اما اصلش این است که در مسائل خانوادگی، در مسائل ازدواج، طلاق و اولاد، قانون هیچ اثر ندارد.

زن و مرد بر اساس مهر و محبت باید با هم تشکیل خانواده بدهند ولی هیچ قانونی نیست که بتواند بین دو نفر ایجاد محبت بکند یا محبت موجود را از بین ببرد. هیچ قانونی نمی‌تواند این کار را بکند. خداوند هم اگر در جاهایی چیزی گفته، قبلاً مقدماتی که خودش گفته طوری جامعه را اداره می‌کند که اینها با هم مثلاً راه بیابند. بنابراین اگر مرد یا زنی ازدواج کردند بدون سابقه‌ی قبلی، هیچ قانونی نمی‌تواند اینها را وادار به محبت کند جز خودشان. این است که این وظایف به عهده‌ی خود طرفین گذاشته می‌شود و از این جهت است که مقررات مذهبی، قدرتش بیشتر است اینجا هم می‌بینید، خانواده‌های مذهبی محکم‌تر هستند، ممکن است با هم دعوا کنند، خوش نگذرد و فلان ولی با هم مهربانتر هستند، نظم جامعه بهتر رعایت می‌شود. این نیست که ما هر چیزی را از قانون بخواهیم. می‌گوییم: قانون چیست؟! الان می‌بینید، قانون در مسائل خانوادگی به درد نمی‌خورد، زیاد دنبال

قانون نروید. مسائل خانوادگی به دل طرفین، زن و شوهر و سپس فرزندان است.

از لحاظ ارتباط زوجین با فرزندانشان یک قاعده‌ی طبیعی، قاعده‌ی فطری هست و آن این است که تک تک سلول‌های بدن فرزند از بدن پدر و مادر است، عین همان است مثل اینکه شعبه‌ای باشد، مسأله‌ی شباهت هم که در قیافه‌ها هست، همین است. این به اصطلاح باعث می‌شود که طرفین یعنی زن و شوهر به فرزندان علاقه‌مند باشند. چون آن یک پاره‌ی خودشان است. فرمایش ائمه و بزرگان را فقط نگه‌داشتیم برای روضه‌خوانی و گریه کنیم، نه! پیغمبر وقتی فرمود: *فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي*، فاطمه جگر من است، عزیز من است یعنی این ارتباط بین پدر و فرزند هست که در این مورد، اضافه بر ارتباط جسمی، ارتباط روحی هم هست و آن تربیت است. این فرمایش به ما یادآوری هم می‌کند که هر پدری و هر مادری نسبت به فرزندش باید اینطور باشد. همین فرمایش پیغمبر را در نظر بگیریم، هیچ نشده که حضرت فاطمه یک سؤال قانونی یا شرعی از پیغمبر بکند. آنچه پیغمبر می‌دانست، فاطمه هم می‌دانست یعنی از آن مرجعی که به پیغمبر صریحاً دستور داده شد، آمدند گفتند اینطور، همانوقت فاطمه هم خبردار شد. این ارتباط معنوی است، ارتباط جسمی هم که هست. جهت تاریخی که نمی‌خواهیم حرف بزنیم. از عایشه تعداد زیادی حدیث

هست. برای اینکه هر یک از زن‌های مسلمان، راجع به مسائلی سؤالی داشتند، خجالت می‌کشیدند از پیغمبر بپرسند، به عایشه می‌گفتند، عایشه جواب می‌داد. البته همانطوری که اخبار ائمه‌ی ما را خیلی جعل کردند، حتی اخبار عایشه را هم جعل کردند، جعل در جعل! ولی از حضرت فاطمه در کتاب صحیح‌ه‌ی مسلم خیلی کم حدیث هست. این روابط خانوادگی گذشته از آنکه مبتنی بر فطرت است، مدل ما هم، خاندان پیغمبر باید باشند. حالا پیغمبر که نویسنده‌ی قانون بود در ائمه‌ی بعدی هرگز سؤالی نمی‌کردند یا کتاب باز کنند ماده‌ی فلان و اینها، رفتارشان منطبق با قانون بود. ما هم اگر بتوانیم این کار را بکنیم که قوانین خانوادگی را کنار بیندازیم، دل‌مان قانون باشد، در آن صورت خیلی خوب است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

در مورد بارانی که چند روز اخیر آمد، آدم حساب می کند می بیند که یک بام و دو هوا همه جا هست. به قول آن شعر که می گوید:

هر که نقش خویش می بیند در آب

برزگر باران و گازر آفتاب

گازر لغتی است که حالا متداول نیست، ماشین لباسشویی که نبود. اشخاصی بودند که لباس ها را می گرفتند می بردند کنار رودخانه و می شستند و بعد در آفتاب می گذاشتند که خشک شود می آوردند، این را می گفتند: گازر.

هر که نقش خویش می بیند در آب

برزگر (یعنی زارع) باران و گازر آفتاب

البته همان برزگر هم همیشه آفتاب نمی خواهد، آفتاب تابستان اینجا، گناباد، یزد اینجاها، آفتابش سوزنده است. پس گازر هم همیشه آفتاب نمی خواهد، برزگر هم همیشه باران نمی خواهد. مثلاً در گناباد که الان فصل برداشت زعفران است، بعضی ها تمام سال به آسمان چشم دوخته اند که باران بیاید، باران آمده، دیر می آید، آنوقتی که می خواهند نمی آید، کی می آید؟ اگر بیاید مثلاً اطراف شهر است، شدید بیاید ضرر دارد. برزگر هم می گوید کاشکی که باران نیاید. این خواسته های

۱. عصر دوشنبه، سوم ذی الحجه ۱۴۳۲ ه. ق، مطابق با ۱۳۹۰/۸/۹ ه. ش.

متفاوتی که ما انسان‌ها برحسب شغل‌مان داریم، همان برزگر که باران می‌خواهد، اگر گازر بشود آفتاب می‌خواهد.

خواسته‌ی ما منطبق با امیال و اهدافی است که خودمان داریم. این خواسته‌ها و اهداف را هم خودمان ایجاد کرده‌ایم. جامعه آمده است و یک عده‌ای را گفته برزگر باشید، یک عده‌ای را گازر یعنی شغل ایجاد کرده. حالا یک کاری کنیم خواسته‌مان تغییر کند یعنی خواسته‌مان یک چیزی باشد که به آفتاب، باران، فصل و شغل‌مان بستگی نداشته باشد. این خواسته، همان خواسته‌ای است که همه در پی آن هستند. منتها همگی خواسته‌ی سطح بالایی در نظر می‌گیرند، خواسته‌ای که هیچ تغییر نمی‌کند و همیشه هست، زمستان و تابستان هم ندارد آن خواسته‌ی خداوند است، عشق الهی است که عرفا اصطلاح کرده‌اند. البته این بجای خود، یک خواسته‌ی فطری داریم ولی ما گذشته از اینکه خدا توفیقمان بدهد و بتوانیم به این خواسته‌ی بالاترین و ثابت دسترسی پیدا کنیم، قبل از آن نیاز بدنی داریم، غذا می‌خواهیم. البته این عبادت‌های ظاهری صحیح نیست ولی عبادت واقعی مثلاً بیست و چهار ساعت عبادت کند، بعد سی و شش ساعت، بعد چهل و هشت ساعت عبادت کند، بالاخره شکم جیغ می‌زند آقا! چه کار می‌کنی؟ من که عبادت تو را نمی‌خواهم، آنوقت می‌فهمد یک خواسته‌ی دیگر هم دارد. این خواسته، خواسته‌ی خودِ ما نیست، خواسته‌ی روح ما نیست.

«ما» که می‌گوییم یا خود ما یعنی روح ماست که بر این بدن سوار است. اتومبیل هم وقتی سوار می‌شوید می‌خواهید به هر جا بروید، مثلاً می‌خواهید بروید به یک جای دوردستی مثل شیراز. بین راه اگر بنزین نداشته باشید، ماشین شما می‌ایستد، بنزین می‌خواهد. این بدن هم مثل همان ماشین ماست. یک مقداری طاقت می‌آورد ولی بالاخره بنزین می‌خواهد. این است که در کنار آن خواسته‌ی اصلی که ما را به سمت مبدأ اصلی مان می‌کشاند، یک خواسته‌هایی هم باید داشته باشیم برای این ماشینی که سوارش هستیم یعنی این بدن. البته اگر آن خواسته‌ی اصلی ما خیلی قوی شد، این خواسته‌ی جسمی را زیاد اهمیت نمی‌دهد. همانقدر یک لقمه نان می‌دهد می‌خورد، بس است ولی اگر اینطور نشود، این خواسته هم برای خودش یک خواسته‌ای است که رقیب با آن خواسته است. غذا که می‌گوییم بطور مثال است، منظور تمام چیزهایی است که راجع به بدن هست. بطوری که فرض کنید کسی برای اینکه به مقامی برسد، جنگ می‌کند. این جنگ‌هایی که در دنیا هست از قدیم هم بوده، حالا مثلی می‌گویند، از یک فیلسوفی پرسیدند: جنگ چیست؟ گفت: جنگ این است که دو نفر که هم را نمی‌شناسند، این لشکر و آن لشکر، هر کدام سعی می‌کنند دیگری را بکشند برای اینکه دو نفری که هم را می‌شناسند، با هم رقابت دارند، این معنای جنگ است. حالا در واقع این مثل طنزی بود. حالا جنگ به دست

آوردن قدرت، به دست آوردن مال، جنگی ممکن است بشود خیلی‌ها
جانشان را به خطر بیندازند که آن شعری می‌گوید که:

گر بزرگی^۱ به کام شیر در است

شو خطر کن ز کام شیر بجوی

یا بزرگی و عزّ و نعمت و جاه

یا چو مردانت، مرگ رویاروی

اینجا بنابراین ظاهراً یک تقسیم‌بندی است، یکی آن
خواسته‌های الهی، میل الهی، یکی این خواسته‌های بدنی. از هم جدا
نیستند، البتّه این تقسیم‌بندی که می‌شود برای اینکه این را بهتر بررسی
کنیم ولاً همه یکی هستند. نه آن خواسته‌ی الهی می‌تواند این را از نظر
محو کند، همیشه که نمی‌تواند، غذا می‌خواهد. نه این خواسته‌ی
جسمی می‌تواند به آن بی‌توجّه باشد. این است که ادیان الهی، آنهایی
که دیدند با توجّه به قدرت روحی ملّت‌ها و بشرها، آمده‌اند یکی را
ترجیح دادند، یکی را مسلّط کردند، زیاد کردند. این هم فرق می‌کند.

زندگی بنی‌اسرائیل که داستان‌هایش را خیلی شنیدیم در قرآن
هم آمده است. زندگی بنی‌اسرائیل زندگی دنیایی بود یعنی الزاماً
اینطوری شده بود. کوچ می‌کردند، البتّه در آنجا قواعد، مقرّرات خیلی
سخت بود، قواعد و مقرّراتی که همه برای همین زندگی دنیایی‌شان بود

۱. که منظورش بزرگی دنیایی است.

ولی بنی اسرائیل ممکن است توجّه زیادی به این دنیا بکنند، آن گروه از امیال و خواسته‌ها فراموش می‌شد. خداوند برای آنها گفته هر جا که ایستادید، قبیله‌تان اطراق کرد، یک خیمه‌ای به اسم خیمه‌ی اجتماع یعنی همانی که ما مسجد می‌گوییم، یک خیمه‌ای به اسم خیمه‌ی اجتماع درست کنید، عبادات‌تان همه در آن باید باشد. بعد چون بنی اسرائیل خیلی دنیاداریشان را نشان دادند، بعد از آن همه معجزاتی که از موسی دیدند، چه معجزات اولیه مثلاً ید بیضاء و خشکسالی و... بعد از آن آخری رسیدند لب دریا به قولی. این طرف دریا بودند و پشت سرشان قشون فرعون آمده همه‌ی اینها را به عنوان سرقت، به عنوان فرار یک زندانی بگیرند بکشند، هیچ چاره نداشتند، دیدند که موسی چه کار کرد. با این همه معجزاتی که دیدند بعد به موسی گفتند که این اقوامی که ما می‌بینیم همه‌شان، یک خدایی دارند و می‌پرستند، برای ما هم یک خدایی درست کن که حضرت موسی خیلی عصبانی شد. از هارون، برادرش پرسید: چرا چنین کاری کردی و برای اینها یک گوساله‌ی طلا درست کردی؟ هارون زرگر بود، گفت: برای اینکه آمدند که مرا بکشند، من دیگر برای اینکه مقابله نکنم. طلاهای همه‌ی زن‌ها را گرفتم، آب کردم این مجسمه را درست کردم. این توجّه بنی اسرائیل به طلا. امروز هم همین توجّه هست منتها طلا شده مثلاً اسکناس. این است که موسی برای خیمه‌ی اجتماع (در کتاب مقدّس بخوانید) اینقدر

طلا به دستور خدا به کار برده که خدا می‌گوید کوبه‌هایش از طلا باشد، پرده‌اش از طلا، زرخیز باشد. لباس راهبی که می‌آید آنجا دعا می‌خواند زربفت باشد، کلاه و همه چیز که طلاهای اینها را حضرت موسی گرفت. کار پیغمبران، یکی هم همین است که یک کاری کنند که قدرت شیطان بر ملت کم بشود. این طلاها را گرفت برای همین خیمه‌ی اجتماع چون بر اینها غلبه داشت.

بعد حضرت عیسی بیش از دوازده نفر نتوانست مرید کامل جمع کند که آن هم، یکی از آنها حضرت عیسی را به سی‌وچند تا سکه فروخت و خیانت کرد. آنها هم سکه‌ای را که دیده بودند، یکی گفت این را چه کارش کنیم؟ عیسی فرمود: مال خدا را به خدا بدهید، مال حاکم را، مال پادشاه را به پادشاه بدهید، اینقدر بی‌اطلاع بودند! این است که برای ما هم، بینابین گرفتند که احکامش را می‌دانید آن هم به اصطلاح حدّ اعلای یک تربیت عرفانی، اخلاقی و اجتماعی است، همین رعایت اعتدال بین خواسته‌های الهی خودمان و خواسته‌های دنیایی. البته نمی‌شود هر چیزی را گفت. یکی خیلی کار می‌کند فعالیت می‌کند، اگر فقط به قصد حرص و جمع‌آوری پول باشد، این خواسته‌ی جسمانی است. اگر به قصد این باشد که برای خانواده‌اش زندگی بهتری فراهم کند، درآمد بیشتری داشته باشد، زندگی خوب و... این خواسته، الهی است.

یک عمل ممکن است چند حالت داشته باشد. چطور این، اینطور می‌شود؟ بستگی به نیت شخص است یعنی مسئولیت در حلال و حرام بودن بعضی چیزها و شیطانی و رحمانی بودنش را، خدا خواسته خود انسان را دخالت بدهد، کمک کند. به این طریق فکر انسان‌ها را یک قدری می‌خواهد جلو ببرد، به راه می‌افتد دیگر خودش باید برود. اگر دقت کرده باشید مثلاً دعایی می‌گوید: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ^۱، راه صحیح را، ما هدایت را نشان دادیم. این ظاهرش این است که یعنی دست ما را بگیر بیاور سر آسفالت بگو این راه، دیگر مابقی آن با خود ماست. خدا کم کم می‌خواهد به این شخص که گفته خلیفه‌ی من است در اصل، یک کارهایی و یک اختیاراتی بدهد، این است که این امر به عهده‌ی خود ماست آن عقلی که این کار را می‌کند عقل شرعی اگر بگوییم، عرفانی یا هر چه، ان شاء الله خدا به ما داده یک قدری، بیشتر بدهد، وَعَجَّلْ فَوْجَهُمْ وَفَرَجْنَا بِهِمْ یعنی بعد از صلوات می‌گوید که ظهور اینها را، گشایش اینها را، فرج امام‌زمان که ما می‌گوییم، آخر یک نفر است درست است ولی نماینده، مظهر... یعنی فرج آنها را به ما نزدیک کن. برای اینکه ما می‌گوییم امام‌زمان که ظاهر بشود که دیکتاتوری ندارد، امام‌زمان از آن مکتبی که خاندانش داشتند همان را پیاده می‌کند. این است که دعا می‌کنیم: خدایا! فرج آنها را، گشایش آنها را به ما

زودتر انجام بده. برای اینکه ما فکر می‌کنیم الان آنها رفتند بله دیگر، برای اینکه آنها وظیفه‌ای که دارند، کاری، هدفی که دارند انجام نشده وَعَجَّلْ فَرْجَهُمْ وَفَرِّجْنَا لَهُمْ. آنها را گشایش بده که بیایند، گشایش ما هم به آمدن آنهاست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.^۱

در این جهانی که خدا خلق کرده و اداره می‌کند، آخر بعضی‌ها می‌گویند که خداوند خلق کرد و آن را دیگر رها کرد. یک قانونی گذراند قوانین فیزیک، شیمی و خلاصه قوانینی برای زندگی و ادامه‌ی وجود، حیات نه! غیر از حیات هم برای همه‌ی چیزها، برای همه‌ی موجودات... بعد یک خلقی که کرد، چیزی خلق کرد، دیگر رها کرد گفت: این شما و این قانون. حرف‌های *تورات* فعلی، البته این *تورات* فعلی همه‌اش فرمایشات خداوند نیست. چندین بار از بین رفت و بعد بزرگان‌ش جمع شدند و از نو تنظیمش کردند، این است که عقاید آنها هم در آن دیده می‌شود. تقریباً از مقدّماتی که برای خلقت می‌گوید، نشان می‌دهد که خداوند یک قدری که خلقت کرد، خسته شد گذاشت کنار و حال آنکه ما می‌گوییم خداوند خسته نمی‌شود. به هر جهت منظور همه چیز به جای خودش است. مثل یک پازلی که تمام تکه‌هایش را خودش آفریده و بعد هم خودش سر جایش گذاشته است. بنابراین هیچ چیزی بی‌اثر نیست، مضر نیست. از طرفی خداوند فرمود: *عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا*.^۲ همه‌ی این قواعد و همه‌ی این چیزهایی که خودش آفریده بر طبق یک قانونی، همه‌ی آنها را به این آدم به حضرت آدم تعلیم داد. البته بعضی می‌گویند که اینها را فقط به حضرت آدم تعلیم داد، بعد

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۱۱ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

دیگر نه! اگر اینطوری بود اینقدر به حضرت آدم علاقه‌ی خاص داشت، پس چرا او را از بهشت بیرون کرد؟ نه! منظور این است که به آدم که تعلیم داد یعنی به تمام بشریت. بنابراین آن عقل رحمانی اگر باشد، آن عقلی که خدا آفریده، نه عقلی که شیطان در آن دخالت کرده، هیچ چیزی بی‌اثر نیست. آنچه هم که ما مضر می‌دانیم، فایده دارد. حالا همه‌ی چیزها را می‌شود گفت.

در عالم انسان و بشر، کتاب‌ها یا چیزهایی که ما مثلاً آثار هنری بگوییم، آنها هم خودش فایده‌ای دارد. همینطور که چندین بار صحبت شد هیچ چیزی بی‌اثر ایجاد نشده است. حتی گفتیم جوک‌هایی که هست آن جوک‌ها بی‌اثر نیست و بیخودی ایجاد نشده است. یک حکمتی در آن است که در هر مورد برخورد کردیم، بنابراین بسیاری از این کتاب‌هایی که مشهور شده اینها را شما بی‌اثر، بی‌ارزش حساب نکنید. قطعاً یک عده‌ی زیادی از انسان‌ها به آن توجه داشتند، لابد یک فوایدی در آن دیدند. مثلاً بارها مثال زدیم کتاب فرانسه که به فارسی هم ترجمه شده به نام *شاهزاده کوچولو* یک کتاب ظاهراً بچه‌گانه است ولی نکات خیلی جالبی دارد یا قواعد و آثاری که در انسان‌ها هست، در جامعه‌ی انسان همه‌ی اینها از روی یک حکمتی به‌وقوع پیوسته است.

ما اگر بخواهیم برای جامعه‌ی انسانی و برای آن هدفی که خداوند از خلقت این بشر در نظر دارد، بگردیم برای خودمان یک

مایه‌ای پیدا کنیم و حدس بزنیم بگوییم که قسمت عمده‌ی این تعلیمات روی این مبحث دور می‌زند. از این حساب یک گفته‌ای که اول، اسلام با آن شروع شد، در واقع آن اساس معنوی دین اسلام حساب می‌شود. پیغمبر وقتی رفت بالای آن سکوی بلند به مردم گفت: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا، من از شما هیچ چیزی نمی‌خواهم، بگویید که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تا نجات پیدا کنید. البته آن جامعه خیلی معایب داشت، رباخواری در آن بود، تقلب بود، دروغ بود، چه بود، چه بود... هیچکدام از اینها را نگفت. گفت: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا، برای اینکه کسی که واقعاً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بگوید، نمی‌تواند چیز دیگری به او بگوید. پس بنابراین اساس معنویت انسان‌ها، روحانیت انسان‌ها در همین قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا است. بعد برای جامعه‌ی بشری، چه چیزی را مهمتر از همه تلقی کرد و دستور می‌دهد؟ تمام دستورات اسلام، تمام که یعنی تقریباً تمامش، روی این دور می‌زند که جامعه‌ی اسلامی محکم باشد. هر جامعه‌ای که مستحکم‌تر است، احتمال اینکه به اسلام نزدیک‌تر باشد، هست و این استحکام، استحکام واقعی باشد نه استحکام با سرنیزه. استحکامی باشد که دل‌های مردم به هم متصل باشد و او خواسته باشد.

در همه‌ی عبادات، خداوند هم محبت را بین مردم تشویق کرده و هم همبستگی آنها را به هم. اول نماز را که گفته عشق الهی را در

آن گذاشته، شما نمازِ تنهایی که بخوانید، مثلاً به‌خصوص در وقتی که یک چیزی حواس را پرت نکند، مثلاً در یک مهمتایی یا در سحر یا اینها که هوا ملایم است، نماز را بخوانید، به معنایش توجه داشته باشید، در واقع یک مناجاتی است، معاشقه‌ای است با خداوند. بعد این را که گفته دل‌ها به هم نزدیک بشود، دل‌ها را به این طریق خواسته اول بیاورد به درگاه خودش، نماز را قرار گذاشته که ما با نماز، می‌بینید که خداوند بندگان خاص خود را دور و بر خودش جمع کرده، ممکن است این ایراد بشود که اگر نماز فایده‌اش این است، چرا بعضی اوقات نمازهای سریع می‌خوانیم؟ آن برای این است که از عادت نماز نیفتید، اگر یادتان باشد گفتیم عادت هم خیلی مهم هست. از عادت نماز نیفتید و الا نماز هدفش از لحاظ شخصی این است. بعد برای اینکه به هم نزدیک‌تر باشید، گفته است که نماز را هم با وجود اینکه مناجات است و شخص من، مورد نظر شماست ولی من اجازه می‌دهم با هم بخوانید، دو، سه نفری بیایید. انسان به یکی که علاقه دارد، نظر خاصی دارد، با او تنهایی صحبت می‌کند. هرگز یکی دیگر را نمی‌گوید بیاید، ولو به او هم علاقه‌مند باشد ولی اینجا استثنائاً خدا به همه گفته با هم بیایید. همینطور عبادات دیگر. هم برای مقدمه‌اش، پاک کردن دل‌های شماست و علقه‌ی به خداوند، به اصطلاح محبوب کل و هم بعد همبستگی است. منتها چون این یک قاعده‌ی کلی است، برای اینکه

مبادا خیال کنند که اگر مثلاً چند نفری بخواهند دزدی کنند، کلاهبرداری کنند، نمی‌دانم چه کار کنند، با هم بنشینند، بروند، نه! همانقدری که همبستگی در کار خوب، خوبترش بکند، دلبستگی و همبستگی در کار بد، بدترش می‌کند. بنابراین مثلاً یک نفر دزدی بکند، گناهِش کمتر است تا باند دزدی تشکیل بدهد. به همین حساب هم اینجا یک آیه‌ی دیگر قرآن گفته: تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ^۱، برای نیکی و تقوی به هم کمک کنید، با هم باشید ولی برای گناه و ستم با هم جمع نشوید، تعاون نکنید.

همه‌ی تعلیماتی که اسلام داده، این مطلب از آن فهمیده می‌شود که می‌خواهد هم دل‌ها صاف بشود و هم دل‌ها با هم صاف بشود و بعد از آن، این همبستگی ظاهر بشود. ممکن است دو نفر با هم خیلی هم خوب باشند، رفیق باشند ولی اصلاً هرکسی برود پی کار خودش، این از این طرف او هم از آن طرف. بعد هم به هم می‌رسند، سلام و علیک می‌کنند. این است که گفته است که محبت خودتان را ظاهر کنید، این غیر از ریاکاری است. نمی‌گویید محبت نداشته را ظاهر کنید، به هم محبت داشته باشید و بعد آن محبت را ظاهر کنید، هم خودتان بدانید و هم همه بفهمند که شما به هم محبت دارید. به این جهت گفته‌اند در مجالس که با هم جمع می‌شوید یا دو نفری از شما

که به هم می‌رسید، نشان بدهید که با هم مهربان هستید. این خاطره اینقدر در ذهن بشر جا گرفته که در هر حالی می‌خواهد نشان بدهد. دیدید به اصطلاح اتوبوس‌ها که ما آنوقت‌ها با اتوبوس مشهد و گناباد می‌رفتیم، یک ماشین از این طرف می‌رود، یک ماشین از آن طرف می‌آید. اینها هم را می‌شناسند، این راننده آن را می‌شناسد، آن هم این را می‌شناسد، به عنوان سلام به هم، چراغ روشن می‌کنند. این چراغ روشن کردن، هیچ دلیلی بر سلام ندارد ولی این کار را می‌کنند.

در فطرت بشر آمده که محبت خود را به دیگران نشان بدهد. هر نوع دیدار دو انسان با هم، سلام گفتن، دست دادن، چیزهایی که در هر ملّتی متداول است. بعد در جمع هم مثلاً قواعدی گفتند. گفتند: وقتی یک نفر وارد جمع می‌شود، امکان اینکه به تک‌تک آنها سلام کند و به تک‌تک آنها جواب سلام بدهد، نمی‌شود، یک سلام به همه می‌کند. این در واقع می‌خواهد با یک سلام نشان بدهد که من، شماها را یک واحد می‌دانم. شماها همه، اطاعت امر الهی می‌کنید و چون همه این کار را می‌کنید همه یک وجود هستید، بعد هم یک نفر از اینها جواب بدهد، کافی است. هر کدام سلام می‌کند فرق نمی‌کند. این البته در روابط معمولی است. در روابط زوجین یک فصل دیگری دارد که یک استثنائاتی یا یک توصیه‌هایی شده است.

اگر دیده یا توجّه کرده باشید، من که به این جمع می‌آیم، اول

که وارد می‌شوم سلامی می‌کنم. بعد که می‌آیم از این در به این طرف، یک مجلس دیگری حساب می‌کنیم، برای اینکه خود در، علامت جدا کردن است. بعد اینجا که می‌آیم می‌نشینم یک سلام می‌کنم، همین دو، سه تا سلام که من می‌کنم، سلام به همه‌ی شماهاست. یک نفر که جواب بدهد، کافی است منتها شما می‌توانید در دل خود، سلام من را جواب بدهید. اگر یک جوابی را که در دلتان بگویید علیک‌سلام، جواب این است که من بینم و نشان بدهید که همه با هم مهربان هستید، هیچ کدورتی نیست. حتی خیلی‌ها شاید دیدند، یک لخته‌ی کوچکی در خون پیدا می‌شود، همان را می‌روند درمان می‌کنند برای اینکه خطرناک است. خداوند هم نمی‌خواهد که یک لخته‌ی کوچکی در گردش محبت، گردش خون محبت ایجاد بشود که در مورد همانهایی که دوست دارد، آنهایی که حسابشان را کردند، دم در نشستند که در را باز کنند، بگویند بفرمایید، به همانها می‌گوید که وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ^۱، در دل‌های آنها می‌گردم اگر یک لخته هم باشد، بیرون می‌اندازم، درمی‌آورم. همین کاری که در دوران کودکی با پیغمبر کردند که منتها این دیدار و این بصیرت را از همان اول به پیغمبر دادند برای اینکه اینها از اول معصوم هستند که به چشم ظاهر هم دیدند که فرشتگانی آمدند، قلبش را درآوردند، یک چیزی بود دور انداختند، قلب

۱. سوره اعراف، آیه ۴۳ / سوره حجر، آیه ۴۷.

را شستند گذاشتند سر جای خودش، از این غل‌ها بهره‌ی‌زید. اگر هم خوب دقت کنید، هیچکدام از این کدورت‌ها، غل‌ها به درد نمی‌خورد. باز از یک کتابی بگویم، از همین کتاب‌های بچه‌گانه. این سفرهای گالیور همینی که می‌رود به این طرف و آن طرف بعد به یک مردانی می‌رسد که کوچک هستند اینها با یک قبیله‌ی دیگری مثل خودشان، می‌جنگیدند. این به آنها کمک می‌کند، خیلی مهم است! بعد می‌پرسد: شما چرا با هم جنگ می‌کنید؟ چه اختلافی دارید؟ می‌گویند: ما اختلاف‌مان این است که می‌گوییم تخم‌مرغ وقتی می‌خوریم از آن سرِ باریک بشکنید بخورید، آنها می‌گویند نخیر از سرِ پهن آن بشکنیم. اگر نگاه کنید، همه‌ی اختلافات ما از همین قبیل است. اصلاً تخم‌مرغی اگر نباشد، بین آنها اختلافی نیست. شما هم تخم‌مرغی را که اختلاف ایجاد می‌کند، دور بیندازید، با هم اختلاف نداشته باشید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

این روزها ما به یادبود حضرت ابراهیم علیه السلام، فرزند عزیزش که از کوچکی، از به دنیا آمدن، آیت خدایی بود، هستیم. همه چیز آیت خداست منتها ما همه‌اش را نمی‌فهمیم. این ایام منتهی می‌شود به عید قربان. اصلاً چه روزهایی را عید می‌گیریم؟ یکی روزهایی است که از اوّل خداوند معین می‌کند. می‌فرماید: روز جمعه را در هر هفته برای ما عید قرار می‌دهد. در مقابل این عید چه وظیفه‌ای برای ما معین می‌کند؟ می‌گوید: إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ^۲، یادتان نرود ای انسان‌ها! که شما اهل بیع و شراء نیستید، شما اهل الله، اهل خدا هستید. این است که فرمود: فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ، بشتابید برای یاد خدا، وَذَرُوا الْبَيْعَ همین که بشتابید برای یاد خدا، کافی است. فرمود: ذَرُوا الْبَيْعَ، اَمَّا بَيْعٌ رَا رَهَا كُنَيْد. قاعدتاً بیع اگر امر دنیایی باشد، همان که فرمود: فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ، کافی بود. چرا تکرار کرد: وَذَرُوا الْبَيْعَ؟ چون بسیاری از بیع‌ها، اطاعت امر خداست و خودش از عبادات است. کسی که کوشش می‌کند برای اینکه معاش خانواده‌اش بهتر بشود، وسعت به این معاش بدهد، آن خودش عبادت است. پس این چنین بیعی، عبادت است ولی فرموده است همین بیع را هم کنار بگذارید یعنی می‌گوید صددرصد وجودتان برای خدا باشد. این یک عید

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۸/۱۲ ه. ش.

۲. سوره جمعه، آیه ۹.

است. عیدی است که خداوند خودش گفته بیاید پیش من، بیاید برای تبریک من.

عیاد دیگری هم هست که عید فطر و عید قربان است که در دعای دست برای این می‌فرماید: بِحَقِّ هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذُخْراً وَ شَرَفاً وَ مَزِيداً، این عیدی است که برای مسلمین آن را عید قرار دادیم. این دو تا عید را برای مسلمین گفته است. البته مسلمین هم همیشه نظرم آن باشد که گاهی اوقات به پیروان تمام ادیان الهی، آنهایی که به خدای واحد معتقدند، مسلم تلقی می‌شوند و راجع به حضرت ابراهیم هم می‌گوید: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا، حضرت ابراهیم مسلمان است. جای دیگر قرآن می‌فرماید که: سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ^۲، جدتان حضرت ابراهیم شما را مسلمان اسم گذاشت. پس این مسلمان از قدیم هم گفته می‌شود یعنی در واقع ما فکر می‌کنیم که یهودی‌ها، مسیحی‌ها و مسلمان‌های محمدی، اینها عید می‌گیرند جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيداً، این فکر را می‌کنیم.

البته ما شیعیان، بنا بر همان فرمایشات خود خداوند و بزرگانمان، بعضی روزهای دیگری عید داریم که خیلی هم ارزش دارد، من جمله مثلاً عید غدیر که در نظر ما شیعیان در واقع هم‌ردیف و هم‌پالکی آن دو عید تلقی می‌شود. این برای این است که یک کار

۱. سوره آل عمران، آیه ۶۷.

۲. سوره حج، آیه ۷۸.

خوبی که نیت کردیم شروع کنیم، ولو هنوز شروع نکرده ایم ولی نیتمان را جزم کردیم، برای اینکه خداوند این امکان را فراهم کرد که ما چنین نیتی بکنیم. عید می‌گیریم. چرا؟ می‌گوییم تو که هنوز هیچ کاری نکردی، فلان کار خیر را می‌خواهی بکنی، مثلاً هیچ سنگ بنایی برایش نگذاشته‌ای، چرا عید می‌گیری؟! چون *يَتَىُّ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِّنْ عَمَلِهِ*، چه بسا از آن نیت‌ها باشد که خداوند، به این نیت ما بگذارد. به علاوه به قرینه‌ی اینکه خداوند به ما مجال داده است، قدرت داده است که این تصمیم را بگیریم، از همان خداوند می‌خواهیم به ما قدرت انجام بدهد. ما می‌خواهیم مسلمان باشیم، می‌خواهیم جامعه‌ی اسلامی داشته باشیم، همین نیت که کردیم ثوابی دارد. بعد که جشن می‌گیریم، می‌گوییم: خدایا! ما امر تو را نیت کردیم. سنگ بنایش را، کلنگش را زدیم. از تو همّت می‌خواهیم، از تو قدرت می‌خواهیم.

پس یکی از جهاتی که ما عید می‌گیریم، برای شروع کار است. شروع کار با *بِسْمِ اللَّهِ*، با *بِسْمِ اللَّهِ لَفْظِي*، با لفظ می‌گوییم یا عملاً به نام خدا شروع می‌کنیم و عید می‌گیریم. در اینجا، در عید قربان این مسأله هست. به این معنی که بزرگ‌ما، پدر ما حضرت ابراهیم عليه السلام می‌خواست امر خدا را اطاعت کند. شروع کرد به اطاعت امر خدا یعنی رفت فرزندش اسماعیل را صدا زد گفت: بیا با هم برویم، او را برد قربانی کند. بعد ما افتخار می‌کنیم به این کاری که پدرمان کرده است،

خودمان را مقایسه می‌کنیم با اعمال آن پدر که هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ، ابراهیم می‌دانست که دارد امر خدا را اطاعت می‌کند، باید اطاعت کند. خدا نفرمود که برو کار بردار به گردنش بزن، فرمود برو ذبحش کن، اِنِّي اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ فَاَنْظُرْ مَاذَا تَرَى^۱، به پسرش گفت: چه می‌گویی؟ «شیر را، بچه همی ماند بدو»، اسماعیل هم همان ابراهیم است. خطاب به خودمان که فرزندان ابراهیم هستیم: تو به پیغمبر به چه می‌مانی؟ بگو! وقتی که کارد نبرید حضرت ابراهیم باید خوشحال می‌شد که خداوند گفت قاعدتاً نمی‌خواهد این کار بشود ولی حضرت ابراهیم عصبانی شد. به کارد توپید، چرا نمی‌بری؟! این ریزه‌کاری‌های این داستان است که ما را به لرزه درمی‌آورد. می‌خواهد پسرش را قربانی کند، از تأخیر این امر ناراحت است. بعد وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ^۲. ذَبْحٍ عَظِيمٍ چیست؟ یعنی چاق؟ یعنی یک گوسفند چاق، ذَبْحٍ عَظِيمٍ؟ یعنی چیزی که خداوند در واقع در مقابل قیمت اسماعیل قبول کرد. این بعداً سابقه شد. کما اینکه وقتی عبدالله پدر پیغمبر، پسر عبدالمطلب را خواستند قربانی کنند، قرعه کشیدند یک شتر به جای او بدهند، قرعه به نام عبدالله آمد. دو شتر، سه شتر... صد شتر گفتند، آنوقت قرعه به نام شتر آمد یعنی گفتند که قیمت عبدالله، قیمت جان انسان، صد شتر است که حالا هم در قصاص و دیه، گفته‌اند صد شتر بدهید ولی برای

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۷.

ما قیمتِ یک فردِ انسانی، مثل اسماعیل به قیمتِ همه‌ی دنیاست، نه به قیمتِ صد شتر. این را ما عید می‌گیریم که خدایا! ما را توفیقی دادی که از چنین بزرگوارانی به نام پدر خودمان اسم ببریم. **مَلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ**^۱ این را عید می‌گیریم.

احکامی هم که برای عید قربان گفته‌اند، همه‌اش نشان‌دهنده‌ی عظمت و بزرگواری ابراهیم **علیه السلام** است. اوّل به اسماعیل فرمود که برای چی؟ بین راه که می‌رفتند به اسماعیل فرمود: من دیدم در رؤیا که باید تو را قربانی کنم. ماذا تری؟ چه می‌گویی؟ اسماعیل چه می‌گوید؟ اسماعیل جوان، ابراهیم پیرمرد، وقتی فهمید، چرا در نرفت؟ نه، در نرفت. گفت: **أَبَتِ أَفْعَلُ** ما **تُوْمَرُ**^۲، ای پدرم! آنچه به تو گفته‌اند بکن، خواهی دید که من هم صابرم. همانطوری که پدر از اوّل نگران جان فرزند بود و به یک دفعه دیدن، قناعت نکرد، فرزند هم نگران ایمان پدر بود. گوا اینکه محتاج نبود، گفت: پدرم، وقتی من را ذبح می‌کنی، من را به رو بخوابان، برای اینکه اگر مرا به پشت بخوابانی، چشمت به چشم من می‌افتد، ممکن است تزلزلی در تو ایجاد بشود. این حالات اینها برای ما، واقعاً مدل است و ما جشن می‌گیریم که از چنین امتحان بزرگی پدر ما به سلامتی بیرون آمد و موجب شد

۱. سوره حج، آیه ۷۸.

۲. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

که خداوند او را دوست خودش بداند، دوست صمیمی خودش و موجب می‌شود که ابراهیم را امام امت قرار بدهد. ان شاء الله ما توفیق داشته باشیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

خیلی‌ها امروز یعنی در این دوران، می‌گویند که اسلام که فقط احکام نیست یعنی همین حرفهایی که شما می‌زنید. این حرف درست است، این نصف حرف ماست. ما می‌گوییم که بله، اسلام فقط احکام نیست. پس چیست؟ آن «چیست» را ما جواب می‌دهیم و آن همین است که دنبالش هستیم، به هر درجه‌ای از آن شربت به ما بدهند، ممنونیم، متشکریم. چون مسأله‌ی شریعت، احکام شریعت، چه عبادات و چه وظایف شخصی و چه وظایف اجتماعی، دامنه‌اش وسیع است، می‌توانند خیلی کتاب‌ها راجع به آن بنویسند. من که زیاد اطلاعی ندارم ولی نقل قول از حضرت صالح علی‌شاه است، ایشان می‌فرمودند: بعضی‌ها به جای اینکه این همه سرسری یک کاری بکنند، به معنا پردازند. یک چنین عبارتی. مثالی که ایشان می‌زدند، می‌گفتند راجع به طهارت، یک کتاب *باب الطهارة* در کتب فقهی هست که من هم خوانده‌ام. می‌فرمودند ششصد کتاب تا حالا راجع به طهارت نوشته شده. البته امر مهمی است، صحیح است ولی ششصد کتاب؟! همه‌ی آنها هم شبیه به هم است، شما که آنقدر صرف کردید، یک خرده سر آفتابه را بیشتر آب بریزید، پرت‌تر باشد، کافی است. منتها مسائل طریقت این دامنه را ندارد یعنی در این دنیا و در کتاب و در حرف، این دامنه را ندارد. به قول آن

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳/۸/۱۳۹۰ ه. ش.

شعر می‌گوید:

دفتر صوفی کتاب و حرف نیست

جز دل اسپید و همچون برف نیست

این هم که نمی‌شود نوشت. سفید همچون برف، آفتاب می‌خورد از بین می‌رود، به‌علاوه در شریعت مثلاً می‌شود تا یک حد گفت: نماز صبح دو رکعت است، نماز ظهر چهار رکعت است، نه می‌شود گفت از این دو، یکی کم می‌کنیم می‌گوییم یک رکعت، یکی آنجا اضافه می‌کنیم، می‌گوییم پنج تاست. نه! قاطع است ولی مسائل طریقتی اینطور قاطع نیست. مثل آن داستانی که کسی دعا می‌کرد خدا بدون کار به او روزی برساند، در خانه نشسته بود تا خدا روزی بدهد. او مباحثه می‌کرد با آن یکی که می‌گفت باید کار کرد. هر دوی اینها یک حالتی است که برای خود ماها شاید خیلی اتفاق افتاده است. در یک لحظه‌ای می‌گوییم که کار کردن فایده ندارد، هر چه خدا بخواهد همان می‌شود. یک لحظه‌ای فکر می‌کنیم که خدا چون گفته، باید برویم فعالیت کنیم، به شرط اینکه هر دو حالتش از خلوص نیت باشد، نه اینکه آن یکی تنبلی کرده، می‌خواهد بگوید که من با خدا قرارداد دارم که بیکار بنشینم.

یکی از فقرا خدا رحمتش کند، من هنوز جوان بودم، جوانتر از حالا، بچه بلکه نوجوان بودم، یادم می‌آید تعطیلات تابستانی گناباد

بودیم، ایشان از درویش‌های سایر سلاسل بود، سوزن‌دوزی، این هنر دقیقی را بلد بود ولی کار نمی‌کرد. آمد بیدخت و مدتی بود و خیلی مرد خالصی بود، خدا رحمتش کند، الان هم هنوز بستگانش زنده‌اند. یکی، دو بار اظهار طلب کرده بود، فرموده بودند: کار تو چیست؟ گفت: بیکار هستم. فرمودند: یک کاری باید بکنی. این نکرده بود، بعد یک‌بار یک خرده به او تند شدند، البته اگر آدم باارزشی نبود، تند نمی‌شدند و می‌گفتند: نمی‌کنی، برو پی کارت! می‌خواستند که درویش بشود. یک‌بار که دفعه‌ی آخر با یک خرده تندی گفتند که برو کار کن، گفت که حضرت‌آقا! قربانت بروم، شما خودتان در عالم سیر به من گفتید تو نباید کار کنی، حالا می‌گویید کار کن! تند شدند گفتند: نه، برو کار کن. بعد آنجا همان کار سوزن‌دوزی را شروع کرد و به خیلی‌ها یاد داد و در همان بیدخت ازدواج کرد، دختر داشت و بچه‌هایش هم، خیلی درویش‌های خوبی هستند. این هر دو حالتش سلوکی بود، آن حالتی که کار نمی‌کرد، به خیال خودش به اطاعت از امر ایشان بود، بعد که صریحاً گفتند نخیر، باید کار کنی، این امر است.

طریقت اینطوری است. ممکن است دو حالت باشد که هر دو از

مراحل سلوکش باشد، این هم که گفته‌اند:

هیچ کافر را به خواری منگرید

چون مسلمان شدنش باشد امید

که در آن صورت اگر مسلمان شد، آن هم جزء مراحل سلوکش است. این مسائل بستگی به شخص دارد. نماز، احکام شریعت نه، به شخص بستگی ندارد مگر اینکه حکم راجع به خود او باشد. مثلاً دختر باشد یا نباشد، بچه دارد یا ندارد، اینها را بپرسند بستگی به هر شخصی فرق می‌کند ولی نماز برای همه دو رکعت است و ظهر چهار رکعت و جمعاً هفده رکعت. نماز برای همه واجب است نه اینکه برای یکی واجب باشد، برای یکی دیگر نیمه‌واجب، برای یکی نه!

اما احکام طریقت اینطوری نیست. به این جهت هم بوده است که در احکام طریقت، کتاب کمتر از احکام شریعت منتشر شده. به این جهت خیلی‌ها می‌گویند که: شما می‌گویید ائمه رهبر روحانیت ماست، از ائمه، این همه اخبار و احادیث هست، همه‌اش راجع به مسائل شریعت است. بله، برای اینکه شریعت را به همه باید بگویند، طریقت را به هر فردی جداگانه باید بگویند. برای مثال در مورد وضو گرفتن در اوایل چندان تقیّدی نبود، هر طور وضو می‌گرفتند درست بود ولی اخیراً بعد از تحقیقی که شد این تقیّد پیدا شد که اهل سنت هر طور بخواهند وضو می‌گیرند، شیعه می‌گوید حتماً باید اینطور باشد. علی بن یقطين وزیر هارون الرشید از شیعیان و مریدان خاص حضرت موسی بن جعفر بود، دو، سه تا داستان هست که شنیده‌اید. چون مرد دانشمندی هم بود، حضرت هم به او توجه داشتند، غالب شیعیان سؤالاتی که داشتند اگر

دستشان به او می‌رسید، مستقیم از او می‌پرسیدند، اگر نه از دیگران می‌پرسیدند. بحثی بود بین او و چند نفر دیگر که ما باید وضو را چطوری بگیریم؟ چون متداول بود، هر طور وضو می‌گرفتند. این جلسات آنها هم شب‌ها بود و کمتر کسی خبر می‌شد. آن خادمی که مورد اعتماد کاملش بود، گفت الان می‌فرستیم. فرستاد برو خدمت امام موسی کاظم پیرس که ما می‌خواهیم بدانیم وضو را از کدام طرف باید بگیریم یا چطوری؟ رفت و بعد از فاصله‌ی کوتاهی برگشت امام به علی بن یقطين اينطور جواب دادند که وضو که آب می‌ریزید باید از بالای آرنج باشد تا پایین و غیر ما، بیگانگان ما آنطوری وضو می‌گیرند ولی، (یک «ولی» اضافه کرده بودند) تو یعنی علی بن یقطين! وضو را همینطور بگیر که آنها می‌گیرند، حکم شرعی که دو تا نمی‌شود. حکم شرعی برای علی بن یقطين و برای دیگران یک‌طور است. چرا در اینجا حضرت اینطور فرمودند؟ حکمتش بعداً معلوم شد یعنی بی‌حکمت نیست ولی آنوقت حکمتش را نمی‌دانستند، بعداً معلوم شد که هارون نگاه می‌کرد، جاسوسی می‌کرد که ببیند او چطور وضو می‌گیرد؟ آیا شیعه است یا نه؟ وقتی یکی، دو بار تجسس کرد دید نه، او مثل همه‌ی آنها وضو می‌گیرد. آنوقت خیالش راحت شد، علی بن یقطين را نگه داشت. علی بن یقطين شاید نمی‌دانست چون بعد متوجه شد که این هارون الرشید نیست که به او حکم وزارت داده، امام موسی کاظم به او

حکم داده، این طریقت است.

دلایل این هست که در بسیاری از موارد بنا به حکم طریقت، حضرت رفتار می‌کردند. حضرت جعفر صادق علیه السلام به اصطلاح مرجع شریعت که در کتب فقهی می‌نویسند تمام روایات از حضرت جعفر صادق است. برای اینکه یک دورانی بود، دوران حضرت باقر و حضرت صادق یک قدری آرام بود یعنی عباسی‌ها غلبه کرده بودند و سلسله‌ی اموی‌ها را داشتند کنار می‌زدند، جنگ و دعوا بین خودشان بود. همیشه بین دو تا سلسله یا دو تا گروه دنیایی که اختلاف است و دعوا می‌شود، یک خرده مردم راحت‌تر می‌شوند. در آن دوران بود، از حضرت صادق هر چه می‌خواستند می‌پرسیدند، همین‌طور از حضرت باقر علیه السلام.

فرمایش حضرت باقر است وقتی که هنوز در سنّ کودکی بود، از جابر بن عبدالله که آمده بود زیارت و به حضرت باقر که در سنّ کودکی بودند می‌گفت، من از طرف جدّت به تو سلام می‌رسانم. جدّت، پیغمبر به من فرمودند که تو اینقدر عمر خواهی کرد که نسل پنجم من را خواهی دید. او را که دیدی، سلام من را به او برسان و این بود. مرد بزرگواری بود، از او احوال‌پرسی کردند، حضرت باقر که کودک بود در معیت پدر

بزرگوارشان حضرت سجّاد به عیادت آمده بودند. بعد خود حضرت باقر هم احوالپرسی کردند. آنجا معمولاً در این موارد می‌گفتند یا پدر یا عمو ولی در اینجا چون در واقع سمت او، عنوان او پایین‌تر از حضرت باقر بود، ایشان پرسیدند حالت چطور است؟ عرض کرد که من الحمدلله راضی هستم. نسل پنجم پیغمبر را هم دیدم ولی در حالی هستم که درد را بهتر از راحتی دوست دارم. بیماری را بهتر از سلامتی. نادار بودن را بهتر از ثروتمند بودن، دوست دارم. حضرت فرمودند: ولی ما اهل بیت اینطور نیستیم. جابر عرض کرد: پس شما خاندان اهل بیت چطوری هستید؟ آنجا باباطاهر از قول حضرت می‌گوید:

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آنچه را جانان پسندد

حضرت باقر از همان کودکی در مقام عرفان و سلوک بودند، جابر هم که سالکِ الی‌الله بود. دو نظریه‌ی یک‌قدری متضادِ با هم، هر دو از عرفان است و از طریقت، مثل به خصوص نماز نیست که چهار رکعت است، دو رکعت است...، برای هر کدام یکی است. این مراحل سلوک را حضرت باقر که

هنوز در سنّ پایین بودند، داشتند. حضرت باقر رأس این تعلیمات بودند، حالا حضرت که در رأس آن بودند، خدا ما را در ذیل آن نگه دارد.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
		۶۹ گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
		- شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	-	۷۰ مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۲ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
		۷۳ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۴ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۵ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
		۷۶ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
		۷۷ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
		۷۸ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
		۷۹ گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
		-
۸۰	۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده:	۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
		۸۲ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
		۸۳ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
		۸۴ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
		۸۵ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
		۸۶ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
		۸۷ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
		۸۸ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
		۸۹ گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
		-

۵۰۰ تومان	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۹۰
مجموعه هفده: ۱۰۰۰ تومان (تفصیل بر روی جلد)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	۹۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	۹۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	۹۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	۹۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	۹۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	۹۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	۹۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	۹۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	۹۹
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۱۰۰
مجموعه هجده: ۱۰۰۰ تومان (تفصیل بر روی جلد)	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۱۱۰

۱۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	
۱۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	
۱۱۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	
۱۱۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	
۱۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	
۱۱۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	
۱۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	
۱۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	
۱۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	
۱۲۰	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۲۱	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۵۰۰ تومان
۱۲۲	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۵۰۰ تومان
۱۲۳	فهرست موضوعی جزوات	۵۰۰ تومان
۱۲۴	درباره‌ی ذکر و فکر	۵۰۰ تومان
۱۲۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و ششم)	۱۰۰ تومان
۱۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هفتم)	۱۰۰ تومان
۱۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۰۰ تومان
۱۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)	۱۰۰ تومان

مجموعه نوزدهم:
۱۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جلد)